

پسران امروز ، ازدواج نمیکنند ؛ نمی توندند یا نمیخواهند!!!



پسران امروز ، ازدواج نمیکنند ؛

نمی توندند یا نمیخواهند!!!

به نظرم اونهایی که میتونن ولی نمیخوان بیشترن،

با دختران زیادتری معاشرت میکنند و سختی رابطه را تحمل نمیکنند زیرا راه راحت تر مقابلشون هست و آن آدم جدید است .

اساسا آدمهای نسل جدید نمیخواهند هیچ سختی بکشند، تو دانشگاه جزوه خلاصه به جای textbook مطالعه و لغت یابی و... آمپول استروئید و سوماتوتروپین به جای تغذیه و تمرین مستمر بدنسازی ... زن نمیگیرند زیرا همه چیز براشون فراهمه با هزینه کم و بی مسوولیتی فراوان. خانواده هاشون نیز احساس خطری نمیکنند .

بعضی هاشون نیز رفته اند زندگی مستقل تشکیل داده اند ولی مجردی قشنگی ندارند. هرج و مرج و اعتیاد به کار و خلوتهای پر از تلخی، وارداتی از مردان تنهای دهه 1960 که در بهترین شرایط ختم بشه به مهمونی gathering آخر هفته ای و روند تکراری بی نتیجه...



واقعیتی تاسف بار

گفتگو با یک تولیدکننده کلان ماده مخدر شیشه در تهران! مریم یوشی زاده

<http://ayandeonline.com/?a=content.id&id=6725>



آینده آنلاین: من همه انواع مواد مخدر را تولید نمی کنم بلکه فقط شیشه می پزم و پخش

می کنم. علت دستگیر نشدنم این است که برای خودم یک دایره امنیتی حرفه ای دارم. هر کسی نمی تواند نزدیکم شود. دنبال کردن او، شبیه چشم بسته دویدن در راه پله ای پیچ در پیچ به سمت دخمه ای تاریک در اعماق زمین بود. نخستین پله ها رسید به معتادی خماری و سرگردان در پارک هروی دروازه غار که هذیان می گفت و ساقی اش دیر کرده بود؛ پله های بعدی رسید به ساقی که با موتور آمد و جنس را کوبید کف دست مردی ژولیده و شماره اش را به هوای این که مشتری ام گرفتم؛ مقصد پله های دیگر، خرده فروشی بود بزرگتر از قبلی و بعد خرده فروشی قوی تر و پله ها سرانجام رسید به فروشنده مواد مخدری که خرده پا نبود و وصل می شد به یکی از تولید کنندگان معروف شیشه در تهران.

او شماره تلفنم را گرفت تا آن را به تولید کننده ای که الف. صدایش می کردند، بدهد و گفت اگر تولید کننده اصلی مایل باشد، خودش با من تماس می گیرد.

الف. مدت نسبتاً طولانی بعد تماس گرفت. گفت خودش، دلش خواسته پیدایش کنم. گفت گاهی دلش می خواهد از معتادها عذرخواهی کند. گفت می خواهد تجارت شیشه را بگذارد کنار و به کشوری دیگر برود اما این ها همه حرف هایش نیست او در این تماس تلفنی که در چند قسمت و از باجه تلفن های مختلف انجام شد، برای ما درباره بازار پیچیده تولید و توزیع شیشه و آخرین روش های قاچاق آن در داخل و خارج از کشور حرف زد و بعد به میل خودش تلفن را قطع کرد و از آن لحظه مثل سایه ای شد که با پیوستن به تاریکی، ناپدید می شود.

ویژگی حرف های الف، تازگی آنهاست تا آنجا که حتی من هم با وجود یک دهه فعالیت به عنوان روزنامه نگار حوزه اعتیاد و مواد مخدر، بخش هایی از آن را از زبان هیچ تولید کننده یا توزیع کننده مواد مخدر صنعتی دیگری نشنیده بودم.

رفیق تان که شماره ام را به شما رساند می گفت بیش از 10 سال است در کار تولید و توزیع مواد مخدر هستید. چرا تا به حال گیر نیفتاده اید؟

من همه انواع مواد مخدر را تولید نمی کنم بلکه فقط شیشه می پزم و پخش می کنم. علت دستگیر نشدنم این است که برای خودم یک دایره امنیتی حرفه ای دارم. هر کسی نمی تواند نزدیکم شود. اگر اجازه نمی دادم شما هم پیدایم نمی کردید.

اگر جای شما بودم اجازه نمی دادم خبرنگاری، پیدایم کند و درباره اسرار کارم که می دانم مجازاتش صد در صد اعدام است بپرسد، شما دایره امنیتی تان را نقض کردید؟

من دیر یا زود کار را کنار می گذارم و از این کشور می روم. می خواهم زندگی تازه ای

شروع کنم. خواستم مصاحبه کنم چون گاهی احساس عذاب وجدان می کنم. دلم برای کسانی که از جنسم استفاده می کنند، می سوزد. باور کنید دوست دارم از تک تک شان عذرخواهی کنم اما بعد به خودم می گویم آنها می توانند نخرند، مصرف نکنند. این گفتگوی درونی را همیشه دارم

درباره دایره امنیتی که به آن اشاره کردید، بیشتر توضیح می دهید؟

باید از روش هایی استفاده کرد که پلیس کشف شان نکند برای مثال من مدتی با استفاده از خانه های تیمی، شیشه پخش می کردم

منظورتان چه نوع خانه های تیمی است؟

منظورم خانه هایی است که در آنها زنان خیابانی تن فروشی می کنند. بیشتر این زن ها، دختران فراری از شهرستان ها هستند. آنها در طول روز با 10-15 مرد ارتباط دارند اما در آمدشان حتی به 100 هزار تومان هم نمی رسد. من این دخترها را برای دایره امنیتی ام جذب می کردم

دخترها چگونه امنیت شما را تأمین می کردند؟

خلاف، خلاف است! دخترها خلاف می کردند من هم خلاف می کردم چه فرقی می کند کدام مان چه نوع خلافی انجام می دادیم. من برای کار خودم تربیت شان می کردم. آنها پول، سرپناه و غذا می خواستند من همه اش را برای شان جور می کردم تا مدیونم شوند، رفیقم شوند و به من وفادار بمانند

بعد خانه های جدیدی برای شان اجاره می کردم و اسکان شان می دادم تا برایم کار کنند. کارشان این بود که به مشتری های شان شیشه تعارف کنند و وقتی معتاد می شدند از همانجا شیشه می خریدند. خود دخترها هم معتاد بودند. آن زمان با مردها کار نمی کردم. چون حوصله اسلحه کشیدن و بزن بزن و آدم کشتن نداشتم

حالا حوصله اش را دارید؟

هنوز هم ندارم ولی به هر حال کارم را که گسترش دادم و به ناچار با مردها هم کار کردم

این نوع خانه های تیمی، معمولاً در کدام قسمت پایتخت است؟

من معمولاً در آپارتمان های شلوغ، خانه های تیمی را راه می اندازم که قابل تفکیک از خانه های دیگر نباشد و رفت و آمد ساکنان شان کنترل نشود

شیشه را در همین خانه ها تولید می کردید؟

نه. در این خانه ها فقط مواد را به دست مشتری می رساندم. برای تولید، خانه هایی با اجاره بالا و پول پیش کم می گرفتم، اجاره را تا چند ماه پرداخت می کردم که صاحبخانه طرف خانه اش نیاید و بعد به قول بچه ها در همان مدت کوتاه، به گند می کشیدمش طوری که دیگر نمی شد آنجا ماند. دست آخر هم، خانه را با اثاثش رها می کردم و متواری می شدم

لوازم منزل و پول پیشی که باقی می گذاشتید، ضرر مالی برای تان به حساب نمی آمد؟
در آن چند ماه تولید، دستکم 50 برابر آن پول پیش را درآورده بودم

پس این که برخی می گویند فرایند تولید شیشه بوی بدی دارد و به همین علت کارگاه هایش را در خارج از محیط شهری بر پا می کنند، درست نیست؟

نه خانم! اصلاً باور نکنید که تولید شیشه فرایند سختی دارد. لوازمی که من برای کارم لازم دارم در یک جعبه موز هم جا می گیرد. به راحتی می شود جا به جایش کرد

البته قبول دارم که تولید شیشه هم بوی ناخوشایندی دارد، هم دود قرمزی ایجاد می کند که ممکن است به چشم بیاید و هم بسیار خطرناک است چون بیشتر پیش سازهایش (مواد اولیه تولید شیشه) قابل اشتعال است. در زمانی که تولید شیشه را تمرین می کردم دستکم 4-5 خانه آتش زده ام اما به مرور زمان حرفه ای شدم و حالا آسان مکان مناسب تولید را پیدا می کنم

مدتی در یکی از برج های معروف تهران خانه ای را به عنوان آشپزخانه (محل تولید شیشه) اجاره کرده بودم و آنجا به آسانی دود شیشه را از طریق دودکشی که در پنجره کار گذاشته بودم به بیرون از کارگاه می فرستادم و بالاتر از طبقه ما هم طبقه ای نبود که ساکنانش متوجه دود شوند اما یکبار در طبقه دوم آپارتمانی کارگاه راه انداختم و به دردرس افتادم

وقتی مشغول تولید بودم ناگهان همسایه بالایی در زد. وحشت زده بود. گفت؛ اتفاق عجیبی در حمام خانه اش افتاده است. من هم خودم را بی خبر نشان دادم. با هم به حمام خانه شان رفتیم، دیدم همه مان تا کمر در دود قرمز شیشه هستیم! تازه فهمیدم چون بخار شیشه اسیدی است، لوله ای راکه با آن، دود را از کارگاه به سمت پشت بام هدایت می کردم ، حل کرده و نشست کرده به حمام همسایه بالایی. با وجود این که کار تولید نصفه بود، مجبور شدم به سرعت خانه را ترک کنم. تصور کنید اگر همسایه می دانست آن دود چیست و به پلیس زنگ زده بود الان همه ما زمین خورده بودیم. (اعدام شده بودیم)

جنس را بیشتر در کدام شهرها پخش می کنید؟

تهران، همه شهرهای شمالی، بویژه از رشت تا نور، مشهد و کیش. من همه جا مشتری

داشته ام. حتی در خارج از کشور هم مشتری دارم.

خارج کردن مواد مخدر از کشور باید سخت تر از توزیعش در کشور باشد این طور نیست؟

در هر دوره شیوه خارج کردن مواد متفاوت است. مثلاً سه چهار سال پیش شیشه به پایین ترین قیمتش رسید و من و تیم ام ناچار به ترانزیت مواد شدیم، حامل های مان، هیچ سوء سابقه ای نداشتند و غیر حرفه ای بودند. ما، بلیت رفت و برگشت جوان هایی را که می خواستند به تایلند سفر کنند، می خریدیم. 5 میلیون تومان هم اضافه بهشان می دادیم. شیشه را می ریختیم توی پلاستیک، بعد توی انگشت دانه های پلاستیکی جا می دادیمش، بعد پلمپ می کردیمش و به حامل ها می دادیم تا با عسل بخوردند.

هر حامل چقدر مواد مخدر را می بلعید؟

بستگی به ظرفیت خودش داشت. در هر انگشتدانه، 100 گرم شیشه جا می شد. بعضی ها تا 500 گرم هم می خوردند.

مشتری آنطرف مرز را چه طور پیدا می کردید؟

پول پول را می جورده، آب گودی را! خلافاً، طرف خلافاً کارش را هر جای دنیا که باشد پیدا می کند. رفقای در تایلند داشتم که مقیم بودند. آنها جنس را آب می کردند. آنجا سودمان شده بود 20 برابر اما به سود سال های اولیه ای که شیشه وارد ایران شد نمی رسید.

شنیده ام پارچه های مخصوصی وجود دارد که شیشه جذب الیاف شان می شود و گروهی از قاچاقچیان از این راه، شیشه را آنطرف مرز می فرستند.

پارچه مخصوصی در کار نیست! قبل از آنکه شیشه به مرحله آخر تولید برسد، هنوز محلول است. زمانی تیمی در تهران فعالیت می کردند به اسم « حوله ». اگر دقت کنید وقتی حوله ای را داخل آب می اندازید و بدون چلانیدن بیرون می کشیدش، مقدار بسیار زیادی آب جذب می کند.

آنها این حوله را داخل محلول شیشه می انداختند و بیرون می کشیدند و خشک می کردند به این ترتیب شیشه جذب تار و پود حوله می شد. این حوله را می گذاشتند توی چمدان و می بردند آنطرف مرز و آب می کشیدند و آن آب را پخت می زدند تا شیشه استخراج شود. این روش خیلی خوب بود اما حرف تو حرف رفت و به گوش مأمورها رسید.

شما هم از این روش استفاده کرده اید؟

نه من از این روش استفاده نکرده ام. کار را پیچیده نکردم. یادم می آید زمانی، هر بار به کیش می رفتم محلول شیشه را، به آسانی توی بطری می ریختم و با خودم می بردم و همانجا پخت آخر را می زدم تا پودر شیشه به دست بیاید. روزگاری هم در تایلند، رستورانی سنتی را اجاره کردم و به بهانه این که نیاز به دوغ سنتی دارم از ایران محلول شیشه را در بطری های دوغ می فرستادم. دوغ ... بسته بندی مناسبی برای کار ما دارد چون در تولیدش از پلاستیک غیرشفاف سفید استفاده می شود و محتویات داخلش معلوم نیست. این روش هم دیگر باب نیست

تایلند یکی از مراکز تولید مواد مخدر صنعتی است. چرا قاچاقچی های ما به آن کشورها جنس می فرستند ؟

چون جنسی که در ایران تولید می شود برای آنها ارزان تر از جنسی است که از کشورهای دیگر می آید یا در داخل کشور خودشان تولید می شود و از طرفی، ما جنس مان را به قیمت بیشتری از آنچه داخل کشور است می فروشیم یعنی شیشه ای که ما تولید می کنیم برای آنها ارزان است برای ما گران

درباره هر روشی برای ترانزیت شیشه توضیح می دهید، می گوئید لو رفته است. پس حالا از چه روشی مواد مخدر از کشور خارج می شود؟

واقعاً فکر می کنید من در این باره توضیح می دهم؟! در ضمن من دیگر علاقه ای به ترانزیت ندارم و در داخل کشور کار می کنم

آخرین روشی که برای خروج جنس استفاده کردید همان استفاده از بطری های دوغ بود؟

آخرین بار که جنسی به خارج از کشور بردم، یک محموله مشترک بود، یعنی تعدادی از قاچاقچی ها با همکاری هم تصمیم گرفتند مقدار بسیار زیادی شیشه، حدود 600 کیلوگرم را، با طرحی جدید از ایران به مالزی ببرند. 130 میلیون تومان از آن بار هم مال من بود. پودر شیشه را ریخته بودیم بین کریستال ها. در واقع اینطور به نظر می رسید که محموله کریستال از ایران به مالزی صادر می شود

شیشه را توی ظرف های کریستالی ریخته بودند و در هر جعبه هم چند ظرف کریستالی را شکسته بودند که مثلاً نشان دهند بار در طول مسیر شکسته است. در همان خرده کریستال ها هم، شیشه ریخته بودند

محموله چگونه لو رفت ؟

فکر کنم ما را فروختند. نفهمیدم کار کی بود

در صحبت های تان اشاره کردید که در تهران هم شیشه می فروختید. بیشتر در کدام

مناطق فعالیت می کردید؟

هر فروشنده ای یک منطقه خاص از تهران را دستش گرفته است. این طور نیست که هرکس هر جا دلش خواست شیشه بفروشد. به همین علت هم بسته به نوع جنسی که دست معتادها می دهیم، شیشه ای های هر منطقه با منطقه دیگر فرق دارند مثلاً در منطقه ای همه سرخوش و گیجند، در منطقه ای دیگر همه بهت زده اند و در جایی همه بیقرارند.

در واقع خلق معتادهای هر منطقه بستگی دارد به این که آشپز محله کی باشد و چه جور جنسی با چه جور ناخالصی بدهد دست مشتری. برای مثال بعضی از تولید کننده ها از چاه بازکن چنته و آنتی هیستامین هم به عنوان ناخالصی برای ساخت شیشه استفاده می کنند

پاتوق شما دقیقاً کجای تهران است؟

من میلیون ها تومان پول خرج کرده ام که کسی مرا نشناسد

تا به حال در زندان هم شیشه توزیع کرده اید؟

مواد مخدر در زندان فراوان است. کسی خمار نمی ماند

شیشه را چگونه وارد زندان می کنند؟

معمولاً زندانی هایی که مرخصی می روند بسته های پلاستیکی را می بلعند و در زندان پس می دهند

ولی من درباره روش پرتابی هم شنیده ام

روش پرتابی مربوط به زندان هایی است که اطراف شان آبادی یا محل گذر نباشد. اینطوری قاچاقچی، مواد را در بسته های کوچک به جوان هایی که تازه خدمت آمده اند، می دهند و آنها در ساعت های خاصی بسته ها را از این طرف دیوار به سمت حیاط زندان پرتاب می کنند. زمان بندی باید دقیق باشد و زندانی ها در آن ساعت معین، در حیاط زندان باشند تا بلافاصله مواد را بردارند

چرا مواد مخدر جدید نمی تواند بازار شیشه را کساد کند؟

شیوا، یاما و کروکودیل مثال هایی از مواد مخدر جدید است که نتوانسته جای شیشه را بگیرد چون بدن معتاد ایرانی تحمل چنین موادی را ندارد. به معتاد ایرانی اینجور چیزها نمی سازد. تولید کننده مواد مخدر باید مشتری اش را بشناسد

تا چه مقطعی تحصیل کرده اید؟

من فارغ التحصیل رشته کارگردانی تا اتر هستم

چند ساله اید؟

ساله ام 32

پیش از تولید شیشه چه کار می کردید؟

فروشگاه داشتم. به شهرستان می رفتم و کالا می آوردم

چه شد که به فکر تولید شیشه افتادید؟

خب! تولید شیشه از کار خودم آسان تر بود و سودش آنقدر زیاد است که اصلاً نمی شود مقایسه کرد. من یک دهه پیش با پول تولید و توزیع شیشه سه ماشین لوکس و سه خانه در فرشته خریدم و علاوه بر این در بسیاری از استان ها زمین هایی را خریداری کردم.... حالا دیگر وضع مثل گذشته نیست. سود کار کمتر شده

چرا سودش کمتر شده است؟

در گذشته من 10 میلیون سرمایه اگر می گذاشتم، 120 تا 130 میلیون تومان به دست می آوردم. اخیراً سود کم شده است. یعنی حالا به طور متوسط با چهار ساعت کار، یک به پانزده، سود می کردم یعنی با چهار ساعت کار در روز، یک میلیون تومانم، 15 میلیون تومان می شد. در چهار ساعت بعدی باز همین سود را به دست می آوردم

چرا اخیراً سود کم شده است؟

از یک طرف، دست زیاد شده است و هر خلافاکاری، راه و چاه آشپزخانه زدن را یاد گرفته است. از طرفی دیگر، خیلی از کهنه کارها از اعدام وحشت دارند. در گذشته قانونی برای تولید و عرضه شیشه وجود نداشت. قاچاقش، مثل قاچاق دارو بود و جرایم مربوط به شیشه جزو جرایم پزشکی به حساب می آمد

به طور متوسط در روز چه مقدار مواد مخدر تولید می کنید؟

تازگی ها هفته ای 20 کیلو تولید می کنم. همه روزها کار نمی کنم. مواد اولیه باید جور باشد و خودم هم رله باشم؛ روی فرم باشم. این کار حاشیه های زیادی دارد. باید مراقب باشم. از وقتی دایره امنیتی ام را قابل نفوذ تر کرده ام مجبورم اسلحه حمل کنم. چندی پیش رفته بودم مشهد بار شیشه تحویل بدهم، 7-8 روز زندانی ام کردند. می خواستند فرمول ساخت مواد به سبک خودم را از زیر زبانم بکشند. گفتم حتی اگر مرا بکشید، نمی گویم

چرا شما را نکشتند؟

من جزو 20 قاچاقچی حرفه ای کشور هستم. تیم دارم. کشتنم به این آسانی نیست

خودتان هم شیشه مصرف کرده اید؟

نه معتاد نیستم

مظنه مواد مخدر در تهران دست تان هست ؟

من در تولید و توزیع شیشه متخصص هستم و درباره انواع دیگر مواد مخدر چیزی نمی دانم. آخرین قیمتی که از شیشه دارم کیلویی 16 میلیون تومان است اما خرده فروشی اش، گرمی 30 هزار تومان تمام می شود. دیگر کسی با سوت (مقیاس سنجش و خرید ماده مخدر شیشه که یک دهم هر گرم می شود) شیشه نمی فروشد

خرده فروش ها هم، گرمی می فروشند که هم جنس شان بیشتر فروش برود، هم خطرش کم تر باشد. معتاد این طوری از دست مان در نمی رود. وقتی یک گرم شیشه دارد فکر ترک نمی افتد. با خودش می گوید بگذار این یک گرم را تمام کنم به عنوان بازی آخر (اصطلاحی که معتادان برای آخرین بار مصرف مواد مخدر پیش از ترک (!استفاده می کنند

اما بیشترشان بازی آخر ندارند. آن یک گرم که تمام می شود، نوبت یک گرم بعدی است و به همین منوال همیشه مصرف می کند به خیال این که بازی آخر است

تا به حال وسوسه نشده اید مصرف کنید؟

عوارضش را دیده ام. یکبار با رفیقم که شیشه ای بود سوار ماشین بودیم. بی خوابی های شیشه، دیوانه اش کرده بود. پشت چراغ قرمز، ناگهان از ماشین پیاده شد. دوید طرف خودروی بغلی. راننده را کشید پایین. با سلاخی (چاقوی سلاخی) 10 بیست بار کوبید روی فرق سرش. من فقط فواره زدن خون را می دیدم. آنقدر سریع اتفاق افتاد که کسی نتوانست واکنش نشان بدهد. بعد دوید سوار ماشین شد و گفت فرار کنیم

من پام را گذاشتم روی گاز و در رفتیم. کسی نتوانست ردمان را بگیرد. وقتی به او گفتم چرا طرف را خط انداختی (چاقو زدی) گفت «همین بود! همین بود! برادر زخم بود. می خواستم بکشمش.» به او گفتم من برادر زنش را دیده ام آن بنده خدا نبود. اما اصرار کرد که خودش بود! بعد فهمیدم این حالت هایش مربوط به توهم شیشه است. خیلی ها را به شکل برادر زنش می دید و می خواست بهشان آسیب بزند. یکبار هم رفیقی داشتم جلوی چشم خودم مشغول مصرف بود، یکهو بلند شد پایپ را انداخت هی داد کشید «آمدند، آمدند...» تا خواستیم بجنبیم دوید و خودش را از طبقه دوم انداخت تو حیاط. انگار توهم زده بود که مأمورها ریخته اند توی خانه. من توهم زده های شیشه را زیاد دیده ام. به همین علت مصرف نمی کنم. چیزی از مغز نمی ماند. مریم یوشی زاده

چرا اینطوری شده ایم؟

در کارگاه آموزشی “منابع انسانی”، مدرس دوره، نکاتی در خصوص زبان فارسی و پیچیدگیهای آن مطرح کرد که بسیار جالب بود.

به محل نشست و برخاست هواپیما در زبان انگلیسی “Air Port” می گویند. ترجمه تحت اللفظی اش میشود “بندر هوایی”. عربها به همین مکان “مطار” میگویند، یعنی “محل پرواز” و افغانها به آن میگویند: “میدان هوایی”. ما هم که میدانید چه میگوییم: فرودگاه!

انگلیسی زبانان به محل مداوای بیماران میگویند “Hospital” □ که به معنای مکان آسایش و راحتی است. اعراب به آن “مستشفى” یعنی مکان شفاگرفتن میگویند، افغانها به آن “شفاخانه” میگویند و ما چنان که میدانید، تا قبل از پهلوی اول، “مریض خانه” و بعد از آن کمی شیک تر: “بیمارستان”



واقعاً چرا؟ چرا ما از Airport فقط نشستن را دیده ایم؟ اصل قضیه که “پرواز” بوده است را چرا ندیده ایم؟ شما با شنیدن کلمه بیمارستان چه تصویری در ذهنتان ایجاد میشود؟ غیر از اینکه محیطی افسرده کننده و سرد و پر از بیمار؟ این کلمه در فارسی در واقع بیمارستان است! محل نگهداری بیماران. بر خلاف زبانهای دیگر که محل خوب شدن و شفایافتن است.

چرا ما میگوییم “کسب و کار”؟ نمیگوییم کار و کسب؟ مگر نه اینکه اول باید کاری باشد تا منجر به کسب شود؟ چرا میگوییم “گفت و گو”؟ مگر قرار است دو طرف فقط حرف بزنند؟ شنیدنی در کار نیست؟ گفت و شنود نیست؟

واقعیت این است که نوع ساخت این کلمات، نشانگر نوعی تفکر است. تفکری که لابد از پس هزاران سال، پس از جنگ و گریزهای بسیار، پس از ستم کشی ها و ستمگری های فراوان و دهها افت و خیز دیگر سر برآورده و این کلمات را ساخته است. (اصلاً همین افت و خیز، مگر نباید خیز اصالتاً اول باشد؟ چرا اول افتادن را دیده ایم؟

لابد ناامیدی بر مردم دیار حاکم بوده که از شفا نومید است و Hospital برایش خانه بیماران است و بس.

لابد از بس سقوط و سرنگونی دیده، پرواز را باور ندارد و Airport را هم محل نشستن میداند و امیدیه به پریدن ندارد.

لابد تا بوده در این دیار، کار اصل نبوده و اصلاً بزرگان کار نمیکرده اند. چنانکه کار فعل خران بوده است و گفته ایم: خرکار! و منظورمان پرکار بوده است.

خواستیم بگویم مشکلات ما تاریختر و ریشه دارتر از این حرفهاست، چنانکه حتی در زبانمان هم خودش را نشان میدهد. لاجرم درمانش هم به این سادگیها نخواهد بود.

با تشکر از خانم لیلا گوهر بخش برای ارسال این ای میل

تو تمام نمیشوی...

وقتی غذایی مسموم یا فاسد شده را از جایی بر میداریم ، قبل از اینکه آنرا در دهان بگذاریم ، آنرا میبینیم و مثلاً اگر کپک داشته باشد دور می اندازیمش

در غیر این صورت ، هشدار بعدی را بویایی ما میدهد و غذا را پرت میکنیم تو سطل،

گاهی اوقات نیز این فاسد شدگی را دیرتر میفهمیم و با اولین لقمه ای که به دهان میگیرم متوجه میشویم که همیشه لب به این غذا زد

اینها قدرت بینایی و بویایی و چشایی انسان هستند که نمیکزارد مسموم شویم

جوامع وقتی مسموم میشوند و مبتلا به رفتاری خطرناک ، باید چشمان هشیار نخبگان ، فساد را تشخیص دهند یا بویایی و چشایی بزرگان قوم باید ، قبيله را نجات دهد در غیر اینصورت حیات این ملت به پایان میرسد

حسین بن علی ویژگی بارزی دارند که به نیکی ، ناپاکی را تشخیص میدهند زیرا قوه تشخیص ایشان سالم است، درست زندگی کرده اند ، آلوده به ثروتهای الوده و دنیازدگیهای قوم خود نشده است .

الا ترون ان الحق لا يعمل به و الباطل يعمل به ؟

آیا نمیبیند که به حق عمل نمیشود و به باطل رفتار میشود ؟

این سوال چه کسیست ؟ یک سجاده نشین عافیت طلب ؟ یک سردار تنها؟

او به تشخیص رسید و هرگز طعام الوده “رضایت از امویان” را تناول ننمود :

مثلی لا یبایع مثل هذا، کسی چون من با چنین کسی (یزید) بیعتی ندارد کند

صدای اوپس اوپس ترانه (!) فلان مداح شما را بیش از حسین بن علی با یاد کنسرت راک اند رول می اندازد ، جگرت میسوزد از طعم فاسد این نوع عزاداریها که نام مداحان در بنرهای شهری از نام سخنرانان عالم ، بزرگتر درج میگردد

من بچه حسن اباد و امیریه و منیریه و...هستم ، نقل سال ۵۹-۶۰ را میکنم که تو ماه محرم ، تو یه دهه ، به ندرت میشد یه جایی غذا حضرتی بدهد ، یعنی اصلا اینطور نبود که یه دهه یا یه ماه محرم اینهمه خونه و تکیه و مسجد و...غذا حضرتی بدهند که الان رایج است ولی اخلاق دوران جنگ بین مردمان مشهود بود . یاد گرفته بودیم میزبان مناسبی برای جنگ زده ها باشیم (مردم خوزستان در سالهای جنگ آواره تهران و اصفهان و ...شدند)

اما این روزها

در هیاتهایی بوده ام که معلوم است طرف فقط نیتش خوب است ولی همتش به لپه قیمه تاسوعا بیشتر است تا دقیق بودن بر محتوای هیات و مراقبت از خرافه گرایی و رعایت اخلاق همسایگی و شهروندی...

حسین بن علی شهید “بیدار ماندن” است ؛ نمیشود عزادارش خواب زده باشد . ما نسبت به قدیم هزاران برابر بیشتر تکیه و حسینی و پوستر مذهبی و زیارت عاشورای جیبی و...داریم ؛ آیا به همین میزان اخلاق گرایی و رعایت حقوق مومنین در ادارات و نهادها و خیابانها و رانندگی و کارمندی و کارگری بیشتر شده است ؟

بالاخره این قیمه حضرتی باید تاثیری از عاشورایی بودن در آدمی بگذارد ، چرا این اتفاق نمی افتد ؟ چه بلایی سر ما آمده است که در ممالک غیر مسلمان ، بیش از کشور مسلمان مان به ما احترام میگذارند؟

رسول اکرم فرمودند انت مع من احببت ، تو با کسی هستی که دوستش داری

خب از رنگ و بوی ما (در دانشگاه و اداره و خیابون ...) میتوان فهمید ،دوست داشتنی ما حسین است یا دل در گرو دیگری داریم

سلام بر حسین که زنده است در قلب دوست داران خویش

سلام بر حبیب بن مظاهر که آبرو دار است

سلام بر مسلم بن عوسجه که وفادار است هنوز

نگین در [وبلاگش](#) نوشت :

شب اول محرم مشغول چک کردن برنامه های تلویزیون بودم که یکدفعه بی دلیل موندم رو شبکه نور که ظاهراً مربوط به شهر قم هست. مجری برنامه مشغول پرسیدن یک سوال اساسی و حیاتی! از مهمونش بود: ”قیمه امام حسین که همون مواد اولیه بقیه قیمه ها رو داره چرا طعمش یه جور دیگس؟! اون چیه که با غذای امام حسین اینکارو میکنه؟”

اقای مهمون هیئت دار هم بغض کرد و با یه حس روحانی و اشکی که سرازیر بود گفت چون امام مبدل السیئات بالحسنات ه...!!

طاقت نیاوردمو کانالو عوض کردم!

یعنی امام، طلایه دار معرفت و دینداری واقعی در حد خوشمزه کردن غذای نذری تو زندگی ما نفوذ و تاثیر داره؟؟

پسران رقاص افغان

شمال افغانستان - ولایت تخار



پسر بچه هایی ۱۰-۱۴ ساله را انتخاب میکنند ، لباس زنانه تنش میکنند ، به مچ پایش آویزه های صدا دار میبندند که موقع رقص سر و صدا کند و او میرقصد در جمع مردان و بعد صاحب این بچه که معمولاً مردی صاحب نفوذ و زمین دار یا نفر دار است با این کار فخر میفروشد (ترکیبی از رفتار برده داری + پدوفیلیا) متأسفانه همه این بچه ها در مرحله بعد مورد سوء استفاده های جنسی قرار میگیرند و مدتها مفعول این آقا خواهند بود. اگر فیلمهای منتشره مستند این پدیده وحشتناک بچه بازی را ببینید که خیلی طبیعی در ولایات شمالی افغانستان جریان دارد ، حس عمیقاً دردآوری را تجربه خواهید کرد.

مشهورترین مستند را [رسانه PBS](#) تهیه کرده است. رسانه ای آمریکایی که از سال ۱۹۸۳ با برنامه FRONT LINE مستندهای تکان دهنده ای درباره زندگی انسان تهیه و پخش کرده است.

مستند DANCING BOYS OF Afghanistan (لینک این برنامه در صفحه رسمی فیس بوک عبارت است از : <https://www.facebook.com/doctorshiri>) در آپریل ۲۰۱۰ پخش شد که توسط نجیب الله قریشی یکی از خبرنگاران افغان که در انگلستان زندگی میکند تهیه شده است. نجیب الله در سال ۹۱ به علت گزارشی که تهیه کرده بود به شدت کتک خورده و بستری میشود و در مجموع با سری نترس این مستند تکان دهنده را بعد سالها تهیه میکند .

در این مستند با "دستگیر" یکی از مجاهدین سابق که الان از پولدارهای بزرگ منطقه است و در تجارت اتومبیل مشغول است، آشنا میشویم، مردی تقریباً ۵۰ ساله دارای خانواده و دو فرزند، نماز خوان و ظاهر الصلاح که کارش اداره کردن یکی از شبکه های بچه بازی است. نجیب الله اعتماد دستگیر را اینطور جلب میکند که قصد تهیه برنامه ای تطبیقی درباره سنت رقص پسران افغان و اروپا را دارد.

در ادامه داستان ما به دنیای وحشتناک بچه بازی در افغانستان میرویم. جایی که بچه های ۱۱-۱۵ ساله به علت فقر و نداری و یتیمی به ثروتمندان فروخته میشوند و اگر اجتناب کنند به شدت کتک میخورند و حتی کشته میشوند (در فیلم هست) فیلم به شکل اعجاب آوری مسوولین ارشد پلیس را نشان میدهد که از قانون ضد بچه بازی حرف میزنند ولی در مراسم شبانه رقص پسران حضور دارند!

در بخشی از فیلم یکی از فرماندهان سابق مجاهدین چنین میگوید که بعضی فرماندهان افغان در زمان جنگ شوروی مبادرت به این امر ورزیدند و اگر اهل این برنامه ها نبودی، به شبکه قدرت راهت میدادند و لذا من نیز شروع کردم و خیلی هم خوشم اومد و اگر زخم اجازه بدهد باز هم انجام میدهم (لحن واضح افراد در این مستند نشان میدهد کمترین خجالتی از این انحراف نمیکشند و جای تعجب دارد که با وجود دستور صریح اسلام مبنی بر سنگسار چنین مردانی، چگونه فرهنگ بدوی برده داری کوچکترین تغییری علیرغم حضور شریعت قدرتمند اسلام در این دیار نداشته است!)

در وبسایت پزشکان بدون مرز چنین درج شده است:

کودک آزاران با سوء استفاده از فقر اقتصادی خانواده ها، بچه های کم سن و سال را با تطمیع پول و غذا به خود جذب می کنند و مورد سوء استفاده جنسی قرار می دهند. این موضوع چنان در بعضی از مناطق شدیداً سنتی افغانستان مثل "تخار"، شایع است که حتی ویدئوی فیلم های بچه بازی به طور علنی در آن فروخته می شود.

نیروهایی که در این رابطه فعالند در به قتل رساندن افرادی که بر سر راهشان قرار می گیرند درنگ نمی کنند.

این کودکان قربانی "بچه بازی" و "بچه بازان" در افغانستان هستند و مقامات دولتی نه تنها از بهره برداری از این کودکان جلوگیری نمی کنند که بنابه گفته سازندگان و شاهدان در این فیلم، بسیاری از افراد بلندپایه در این تجارت و سوء استفاده از کودکان، نقش مستقیم دارند. فیلم "پسرهای رقصنده افغانستان"، پرده از تشکیلات گسترده ی پدوفیل ها در افغانستان برمی دارد.

از دیگر بخش های این فیلم مستند تکان دهنده، پرداختن به سرنوشت وحشت انگیز پسر بچه هایی است که طعمه سوداگران شده و بواسطه فقر شدید و بعضاً با تایید پدر و مادرانشان به سوداگران بچه بازی در افغانستان فروخته می شوند. کودکانی که در جلوی مردان و "صاحب خود" ابراز می دارند که از زندگی خود بسیار راضی هستند اما زمانی که تهیه کننده فیلم موفق می شود که آنها را به تنهایی در جلوی دوربین بنشانند ملتسمانه تقاضای کمک کرده و می گویند که زندگیشان تباه شده است. پاسخ تقریباً همه کودکان و والدینشان به این پرسش که چگونه حاضر به کمک به این سود آوران هستند این است: تهدیدات سوداگران، ترس از جان و البته فقر و نیاز به پول جهت ادامه ی بقا و زندگی.

در فیلم تلاشهای بین المللی را نیز برای ایجاد کمپین ضد بچه بازی میبینیم ولی پرواضح است که تغییر این فرهنگ با حضور محاهدین سابق که الان صاحب پول و قدرت و ثروت منطقه هستند ، نیاز به امیرکبیری بزرگ دارد.

چرا امیرکبیر ؟



در کتاب تاریخ اجتماعی روابط جنسی در ایران (نوشته ولیم فلور - ترجمه محسن مینو خرد - منتشره در استکهلم- قابل داون لود در سایت [کتابناک](#)) به سابقه انحرافات جنسی در فرهنگ ایران اشاره میشود و نقش قدرتمندی که امیرکبیر در جمع کردن این قصه از خیابانهای شهر داشته است.



در ایران گزارشهای آماری دقیقی درباره پدیده پدوفیلیا (آزار جنسی کودکان) موجود نیست ولی پر واضح است که در این زمینه سوابق خوبی نداریم. فیلم سینمایی همیس - خانم پوران درخشنده- گامی صحیح برای رویارویی با این پدیده بود. بنده به عنوان میهمان ویژه جشنواره فجر پارسال درباره این فیلم توضیحانی دادم و تاکید کردم قربانیان این پدیده خطرناک نباید از حمایت اجتماعی و خانوادگی محروم بمانند. در افغانستان فقر باعث میشود خانواده ها فرزندان خود را در اختیار این منحرفان بگذارند ولی در ایران ، به ریشه یابی های دیگری میرسیم. سابقه آزار جنسی توسط محارم ، آسیب جدی به روان فرد قربانی میزند و او بعدها به درمانهای جدی احتیاج دارد . فردی که آزار جنی در کودکی دیده به ” من خوب نیستم” شدیدی دچار میشود و با سرزنش خویش و نه فرد خاطی ، همیشه احساسی مبهم درباره خویش حمل میکند که منجر به اختلالات رفتاری او میگردد

پانوشتهای مهم :

توضیحات خانم شیرین جزایری را عینا از وبسایت فارسی دویچه وله نقل میکنم :

ویلم فلور (Willem Floor) جامعه شناس و پژوهشگر هلندی به زبانهای فارسی و عربی کاملا مسلط است و تا به حال نیز کتابهایی زیادی را درباره تاریخ و فرهنگ ایران نگاشته است. وی انتشار ترجمه‌ی فارسی کتاب «تاریخ اجتماعی روابط سکسی در ایران» را فرصتی برای خود می‌داند که خواننده را با «تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی هنجارها، ایستارها و زناشویی و زناشویی موقت، روسپی‌گری، همجنس‌گرایی و رواج بیماری‌های واگیردار سکسی در جامعه ایران» آشنا کند. او در این «سفر تاریخی» نشان می‌دهد که چه‌گونه هنجارها و کردارها در زمینه‌های یاد شده در گذر قرن‌ها تغییر یافته یا پایدار مانده‌اند.

ویلم فلور

فلور در کتاب خود از منابع گوناگونی بهره گرفته است، از ادیبان قدیم ایران، از مسعود سعد سلمان، سوزنی سمرقندی، حافظ و سعدی، مولوی و عطار گرفته تا یادداشت‌ها، خاطرات و مشاهدات خارجی‌هایی که در طول تاریخ به ایران سفر کرده و گزارش‌هایی درباره مشاهدات خود نوشته‌اند.

✘ ویلیام فلور کیست ؟

ویلم فلور Willem Floor در سال ۱۹۴۲ در هلند به دنیا آمده و در فاصله ۱۹۶۳ تا ۶۷ در دانشگاه اوترخت در رشته جامعه شناسی و اقتصاد تحصیل کرده است. او در ۱۹۷۱ در همین رشته‌ها از دانشگاه لیدن دکترا گرفت. فلور می‌گوید: «با خواندن تاریخ بیهقی بود که من عاشق فرهنگ ایران شدم و دیگر رهايش نکردم. از آن زمان، که ۴۵ سال پیش است، تحقیقاتم را برای جامعه‌ی با فرهنگ و با تاریخ ایران ادامه دادم.» او در سال‌های گذشته بارها در ایران بوده و به اقصی نقاط کشور سفر کرده است.

از جمله کتاب‌های دیگر ویلم فلور می‌توان از «تاریخ تئاتر در ایران»، «بهداشت عمومی در ایران دوره قاجار»، «تاریخ اقتصادی اجتماعی در دوره صفویه»، «تاریخ پنج شهر از جمله تاریخ بندرلنگه»، و کتاب دیگری راجع به بندر عباس و میناب، «خلیج فارس، ظهور عرب‌های خلیج فارس ۱۷۴۷ - ۱۷۹۲» و کتاب‌های اخیر وی «سفر به شمال ایران از ۱۷۷۰ تا ۱۷۷۴»، «القاب‌ها و اجرت‌ها در ایران صفوی نام برد. ویلم فلور در حال حاضر مشغول نگارش کتاب «بازی‌های ایرانی» است که به زودی منتشر می‌شود.

▪ توضیحات frontline درباره مستند را [اینجا](#) بخوانید

▪ به [وبلاگ "مجیب الله ژرف نگر"](#) دانشجوی دانشکده فقه و شریعت دانشگاه هرات سری میزنم

داشتن یک بچه جوان زیبا و رقصنده خوب اینجا علاقمندان بسیار دارد.

همه اینها بچه بی ریش را می شناسند.

بچه های نیمه جوان که ریش ندارند و قشنگ باشند ، لباس های زنانه و دخترانه را برایشان می پوشانند و در محافل خوشی در شمال افغانستان آنان را می رقصانند.

در شمال افغانستان از قدیم ها مروج است که تعداد از مردان ثروتمند بچه های رقصنده را نگاه می کنند و غالباً با مرور زمان این نوجوانان مورد سو استفاده جنسی قرار می گیرند ، این کار ها بیشتر از سوی تعداد از کسانی که حالا به نام جنگ سالار مشهور اند صورت می گرفت و می گیرد.

در اکثر ولایات شمالی و گاهی ولایات جنوبی مانند کندهار افغانستان رقصانیدن پسران نوجوان به یک رقابت میان یک قشر از زورمندان آن محل مبدل شده است.

بسیاری از قوماندان جهادی یک قدم پیشتر گذاشته اند و بی ریشان خود را در محافل خوشی به شکل مسابقه ای به میدان رقص پیش می کنند.

هر پسر کوشش می کند از دیگران پیشی گیرد .

محمد یاور یکتن از فرماندهان جهادی ضد طالبان می گوید :

” بچه بیریش ها تلاش می کنند از یک دیگر بهتر برقصند .

” لباس های زنانه را برایشان می پوشانیم ، زنگ ها را به پاهایشان می بندیم ، سینه های بچه ها نیز باید هنگام رقص مانند زنان برجسته تر باشد ، و سرخ کردن لب های آنان با لب سرین نیز در شهر پلخمری مرکز ولایت بغلان معمول است” .

این کار ها را در افغانستان بچه بازی می گویند و در شمال افغانستان تاریخ دیرینه دارد .

اما اکثراً بچه بازها نمی تواند تنها از رقص بچه ها لذت ببرند و آنها تنها با رقص قناعت نمی کنند .

یاور میگوید : من از نگهداشت بچه بیریش بسیار لذت می برم.

“ خندها و بوی عطراگین بدنش همرا با نازش مرا می کشد”

یاور ۳۸ ساله که یک تجارت پیشه معروف منطقه خود می باشد علاوه می کند که ، سه سال پیش یک پسر نوجوان قشنگ را برای کمک در امور تجارتم استخدام کردم تا من را کمک کند ، او سه سال با من بود تا اینکه روزی ۱۵ ساله شد .

بعداً به تلاش شغلی بود که هم کار کند و هم در آنجا اقامت نماید من از او تقاضا کردم که با من باشد .

“یاور” که عکس پسر را به من نشان می داد گفت: “من زن نداشتم او مانند زن من بود”

یک کارمند زرنگ که حسابی غافلگیرمون کرد



دعوت شده ام به یک پژوهشکده دوست داشتنی برای ایراد سخنرانی درباره

“**کمال طلبی منفی و به تعویق اندازی PROCRASTINATION در سازمان**”

در بدو ورود به ساختمان چشمم به پوستر برنامه میخورد ، همزمان یکی از کارمندان پژوهشکده نیز کنارم ایستاده و دو تایی داریم متن را میخوانیم ، طرف که کنارم ایستاده بود قاعدتا من را که همان سخنران باشم نمیشناخت و با لبخندی شیطنت آمیز پرسید :

- این دکتره ، دام پزشک؟

- من که جا خورده بودم از این سوال ، خودم را جمع و جور کردم با تعجب پرسیدم؟ دام پزشک؟ دام (بر وزن بام... شیب..) چرا آخه!!؟

- خب وقتی واسه یه مشت “**دام روانی**” میخواد حرف بزنه احتمالا ما جنون گاوی، گوسفندی چیزی داریم و این را آورده اند بینمون ...

جا داشت که تو افق محو بشه این کارمند نکته سنج !

دیگه هیچ وقت تیتز سخنرانیم را انتخاب نکردم مگر اینکه قبلش در خیالم اون کارمنده را به عنوان ناظر وجدانم ، تصور کردم!

درس‌هایی که شاید از سیستم تبلیغاتی کره شمالی میتوانیم بیاموزیم



تصویر فوق متعلق به پیونگ یانگ ، پایتخت کره شمالی میباشد ، ویژگی سیستم‌های کمونیستی که من تاکنون دیده ام (حضورا یا از طریق رسانه ها) عکسهای بسیار بزرگ رهبران ، قدسیت بخشیدن به رهبران و آرمانها از طریق مجسمه ها و تمثالهای بسیار بزرگ است . نوشته زیر خیلی سریع قصد دارد یک موضوع تبلیغاتی در تهران را با تداعی های تصویری ، واکاوی کند :

=====

- سال ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم به پایان رسید.
- شبه جزیره کره تحت اشغال ژاپنی ها بوده است و با بمباران هیروشیما ، نیروهای ژاپنی جزیره را ترک میکنند و نیروهای شوروی از شمال و نیروهای آمریکایی از جنوب به شبه جزیره حمله میکنند و در مدار ۳۸ درجه توافق حاصل میشود که دو طرف عقب بنشینند.
- ۱۹۵۰ ، کیم ایل سونگ کمونیست پس از چند بار مخالفت استالین نهایتا مجوز حمله به جنوب را از روسها میگیرد و تا سئول را اشغال میکند.
- ترومن آمریکایی دچار هراس میشود و سازمان ملل را متقاعد میکند که با پشتیبانی ۱۷ کشور ، جلوی پیشروی کمونیستها را بگیرد. آمریکایی ها با برتری هوایی خود تا پیونگ یانگ پیشروی میکنند !
- چینها در حمایت از کره کمونیست شمالی ، دو میلیون جوان را به بهانه حمایت از آرمانهای کمونیستی و عدالت جهانی روانه کره میکنند و دوباره نیروهای جنوب را به عقب میرانند و نهایتا بعد ۳ سال در ژوئن ۱۹۵۳ قرارداد آتش بسی امضا میشود که پشت خط ۳۸ درجه نیروها آتش بس کنند
- این جنگ ۳ میلیون کشته و زخمی کره ای و ۳۸۰۰۰ کشته آمریکایی داشته است^۱



- بنابراین متجاوز جنگ ، کیم ایل سونگ رهبر فقید بوده است ولی دستگاه تبلیغاتی عجیب کره شمالی (عین مدل سایر کشورهای کمونیستی مثل چین و مجارستان و آلمان شرقی و شوروی و کوبا و ...) در طول این سالها جا انداخته برای مردم که متجاوزین آمریکایی بودند که مانع

وحدت کره شده اند .



▪ تصاویری که از خردسالی به کودکان معصوم کره شمالی داده میشود ، تصویر ذهنی آنها را پر از توهم جنگ برای ارمانهای مقدس عدالت کمونیستی میکند در حالیکه ۶۰ سال از آن واقعه گذشته است و اکثر نظامیانی که آن دوران را بوده اند ، ازدنیا رفته اند ولی فرزندان ژنرالها که منافع خود را در این میبینند که نفرت از آمریکای موهوم را بگسترانند تا مردم اساسا نفهمند چه جنایتی در حقشان شده است ، دائم فضا را در ۱۹۵۰ فیکس نگه میدارند تا فقدان وحشتناکشان در ۲۰۱۳ و عقب ماندگی تلخشان نسبت به همسایه جنوبی را نفهمند



▪ در کره شمالی نیازی نیست که یادآوری کنیم چه فاجعه ای سالهاست در جریان است ، در حالیکه تحریمهای ضدفعالیت هسته ای کره باعث شده مردم به قحطی بیفتند و میلیونها نفر بمیرند، هزینه مشروب کنیاک کیم جونگ ایل سالی ۷۰۰ هزار دلار بود (دهه ۹۰).

▪ به تصویر صلیب فرد شکنجه گر دقت کنید و این [مقاله](#) را درباره اعدام موحدین در کشور کمونیستی بخوانید

▪ هیچ آزادی مذهبی در کره وجود ندارد و حکومت ترسی غیر عادی از مذاهب توحیدی مثل مسیحیت دارد و دائم تبلیغاتی از این دست اعمال میکند. مردم تقریبا کیم ایل سونگ را باید بپرستند



▪ اردوگاههای کار اجباری کره شمالی روی گولاکهای استالینی را سفید کرده زیرا اگر کسی مثلا از کره شمالی فرار کند به چین یا جنوب، تمام خانواده درجه ۱ و ۲ او به این اردوگاهها تبعید میشوند !!!

▪ برای ازدواج هر جوانی باید از حزب اجازه بگیرد و اگر حزب تایید کرد میتواند به محبوب خود برسد

▪ کره شمالی مدتها صادرات تکنولوژی بازجویی و شکنجه و اعتراف گیری در جهان کمونیستی داشته است ولی در تبلیغات عمومی تصاویری از جنگ ۶۰ سال پیش را برای نسل بدبخت

فعلی نمایش میدهد تا توجیهی برای اعمال ضد بشری خویش داشته باشد



▪ نوشته بالا بنا ندارد به جنایتهای آمریکاییان در دنیا صحه بگذارد ، حقیقت اینست که آمریکاییها در دنیا به ویژه آمریکای لاتین (مثل آرژانتین و گواتمالا و شیلی) کم فرزندان مردم را سلاخی کرده اند(کتاب دکترین شوک از خانم نائومی کلاین در اینباره تحقیقات مفصلی ارائه کرده است) ولی نهایتش فکر کردند که چگونه برای مردمان خویش آرامش و ثروت و فرصت فراهم آورند.ماحصل کره شمالی برای مردمش فقر و بدبختی و سرکوب و استعمار بوده است به نحویکه به تعبیر قرآن درباره فرعون، حکومت کره شمالی مردمانش را به استضعافی تلخ کشیده است : **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ** فرعون در زمین گردنفرازی کرد و مردمان را تفرقه افکند و فرزندانشان را سربرید و زنانشان را استثمار کرد ، چنین کسی البته که فساد برانگیز است

=====

▪ مقدمه طولانی بالا با پاراگراف پایین خاتمه می یابد و توجه شما خواننده محترم را جلب میکند به منطق مشابه پروپاگاندای پوپولیستی کمونیستها و بعضی فعالیتهاى ضد آمریکایی امروزی که در واقع متوقف در ۶۰ سال پیش است :



دارم میرم فرودگاه و یک بیلبورد رو عرض پل عابر پیاده ، توجهم را جلب میکنه ، خیلی طرح عجیبه !دو زبانه با عکسی تصویرسازی شده از مذاکره ایران و آمریکا. طرف ایرانی ریش پروفیسوری داشت که ظاهرا متلکی بود به آقای ظریف! البته داشتم در بحر این تصویر میرفتم که از یه متری یه تصادف رهیدم !



▪ منطق سازمان زیباسازی شهرداری تهران چگونه به دخالت در امر دیپلوماسی خارجی ایران انجامیده است؟ اگر بخش خصوصی (موسسه اوج) مجری این طرح بوده است سوال جالب میتونه این باشه که مثلا آیا “حامیان پایان تحریمها” مجازند در این باره تبلیغات کنند؟ آیا این

دخالتهای و بیت المال را خرج کردن منجر به تثبیت وضعیت اقتصادی خراب مردم میشود و عزتی برای چهره ایران اسلامی به بار می آورد؟

▪ همینجا در ادامه انتقاد به تبلیغات بالا که یادآور سیستمهای پروپاگاندای مبتذل وسطی و “مردم احمق انگار” کمونیستی میباشد، باید از حسن خلاقیت تیمی که تغییرات زمانه را در تحقق اهداف انقلاب در طراحی تبلیغات شهری در نظر داشته بستایم و شما را به طرح زیر دعوت کنم که شهرداری اخیرا استفاده کرده است :



به نظر میرسد شهرداری تهران بسیاری از طرحهای فرهنگی و عمرانی به جای مانده در خور مردم پایتخت دارد که فرصتی برای این نوع فعالیتهای غیر مرتبط نداشته باشد و آیا بهتر نیست بگذارد سیاست خارجه را تیم حرفه ای وزارت خارجه اداره کند؟

الان به تیم افراطی در سنای آمریکا، اسرائیل و اداره اطلاعات سعودی و حتی عجا در بعضی نقاط ایران به شدت از صلح و رفع تحریمها و... عصبی اند و حرفهاشون عین هم است!

۲۴ اکتبر ۲۰۱۳ - عید غدیر ۱۳۹۲ - علیرضا شیری

۱- جنگ کره

۲- گزارش آینده آن لاین

=====

مطالب مشابه از دکتر شیری

1. چگونه گراز شدند؟

احتمالا آلمانهایی که با این شوق برای فرهنگ خود کتاب های نامطلوبشان را میسوزاندند، در مخیله خود نمیتوانستند تصور کنند که تنها چند سال بعد با آغاز جنگ جهانی، بدست خود هزاران انسان را به دست کوره های آدم سوزی بسپارند. نه خیر و نه شری که سالها بعد از اعمال ما یا از سکوت ما نشات میگیرد، در لحظه خودش نشان نمیدهد که چه آینده ای خواهد ساخت به همین دلیل است که قرآن کریم قویا تاکید دارد که ” ان السمع و البصر و الفواد، کل اولئک کان عنه مسوولا = شنوایی و بینایی و قلبتان مسوول است ” امروزی که این مطلب را مینویسم آن دانشجویان پر شور نازی و آن مردم نگون بخت یهودی همه خاموشند و این تاریخ است که گواهی میدهد چگونه انسان غول میشود و چگونه جوامع اینقدر خطرناک میشوند.

2. چهل تاریخ ، بردگی و انسانی که هنوز مانده است

چهل روز گذشت از داغ نفهمیدن تو ای بزرگ ! چهل هزاره از بردگی انسان میگذرد و صدای حزین آن نی که تو نواختی، همه سلولهای انسانیت را به رعشه در آورده است.

=====

اینست دغدغه مسلمین ؟

فرازی از دعای عرفه حضرت اباعبدالله

من وجدك فاذا فقد و من فقدك فماذا وجد؟ کسیکه تو را از دست داد، چی بدست آورد و کسیکه تو را یافت ، چه چیزی از دست داده؟
از خدا میخواهم حال که فرعونى در این قلب وجود داره ، موسایی در این جان مبعوث کند که به عصای موسوی خود اعجازی نماید

خبر زیر را میخوانم و درد میکشم :

“در سال ۲۰۰۹ دادگاهی در مالزی به رسانه های مسیحی اجازه داده بود که از واژه «الله» استفاده کنند، اما گروهی از مسلمانان مالزی از این حکم ناراضی بودند و به آن اعتراض داشتند. این عده معتقدند که کاربرد واژه الله جایی در دیانت مسیحی ندارد و مسیحیان باید از به کاربردن آن اجتناب کنند. این عده می گویند تنها مسلمانان اجازه استفاده از نام الله را دارند.”

ای پیامبر! درد میکشم از اینکه آموزه های ” تو ” دستاویز حماقت کسانی میشود که نمیخواهند بفهمند که خدا انحصاری اندیشه های ما نیست : سبحان الله عما بصفون
درد میکشم که در کتاب وحی فرمود ” لا نفرق بین احد منهم ” بین پیامبران تفاوتی قائل نیستیم و پیروان محمد به پیروان مسیح طعنه میزنند که نام الله را نگویند و مسیحیان به مسلمین و ... خسته نمیشوند از اینهمه بازی خوردن از ابلیس!

خردمند با انگشتش ماه را نشان میدهد و مردمان انگشت را میبینند

